

دزدان سرگردنه در رأس امورند!

هر ۱ دقیقه نطق یک نماینده در مجلس ۱۵ میلیون تومان از جیب مردم هزینه دارد!

این رقم در جریان گفتگوهای تلویزیونی پیش از انتخابات کنونی مجلس از زبان یکی از نمایندگان در رفت ظاهراً منظور نماینده مذکور از افشای این رقم این بود که به رقیب تازه از راه رسیده بگوید کسانی باید به مجلس راه یابند که "حرفی برای گفتن دارند" چون حرف زدن خیلی خرج دارد.

فقط محاسبه کنیم که در قبال نیمساعت حرفای بی مایه و پر از دروغ و ریای یک نماینده که نصفش با تکبیر و آیه خوانی و مجیزگویی از رهبر فاسد همراه است، ۴۵۰ میلیون تومان از منابع کشور و دسترنج مردم به همین راحتی بر باد می‌رود. معادل دستمزد ماهانه ۱۰۰۰ کارگر (اگر حداقل دستمزد را ۴۵۰ هزار تومان فرض کنیم که در واقعیت پائین‌تر از اینست)؛ یا معادل دستمزد ماهانه ۲۰۰۰ خدمتکار که در منازل قشرهای مرفه کار می‌کنند و اکثراً زن هستند. تصور کنیم که هر یک از این مزدبگیران زحمتکش نان آور یک خانوار حداقل ۴ نفری اند. یعنی نیم ساعت وراجی و مجیزگویی یک نماینده مساوی است با کل معیشت ماهانه ۴ تا ۸ هزار نفر از مردم.

امروز با گرانی سرسام آور کالاهای اولیه زندگی حتی آوردن نان نیز که یک شبه بهای آن یک و نیم برابر می‌شود، دشوار شده است چه رسد به کالاهای لوکسی مانند میوه‌جات یا محصولات پروتئینی. بر تعداد کودکانی که کنار خیابان نشسته و مشق شب می‌نویسند (در واقع تکدی گری می‌کنند) مرتب اضافه می‌شود. آمار نوجوانانی که در مقطع دبستان و راهنمایی

ادامه در صفحه بعد



به سحر که حفته در باغ
صنوبر و ستاره
تو به آب‌ها سپاری
همه صبر و خواب خود را
و رصد کنی زهر سو، ره آفتاب خود را.

نه بنفشه داند این راز، نه بید و رازیانه
دم همّتی شگرف است تو را در این میانه.

تو همه درین تکاپو
که حضور زندگی نیست به غیر آرزوها
و به راه آرزوها

همه عمر

جست و جوها...

بهاران خجسته باد

نه تسلیم وعده می‌شویم، نه مرعوب سرکوب!

۲۰۰۰ کارگر نی‌بر این شرکت هستند که مدت‌هاست رنگ اضافه دستمزد ندیده‌اند. و مدیریت شرکت، آگاهانه اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل را در موردشان مسکوت گذاشته است. بنابراین از محاسبه سنوات بیمه این کارگران هم خبری نیست. این در حالی است که بیکاری در کمین صدها نفر از آنان نشسته است. شرکت‌های نیشکر در خوزستان قصد دارند برای بریدن ساقه‌های نیشکر به جای استفاده از نیروی کار کارگران، از ماشین استفاده کنند و عملاً این کار را شروع کرده اند. این به معنی کنار گذاشتن ۹۰ درصد نیروی انسانی‌ای است که اینک کار نی‌بری را انجام می‌دهد. به علاوه گروهی دیگر از نی‌بران که به سن بازنشستگی رسیده‌اند به علت بلا تکلیف بودن از نظر موقعیت استخدامی عملاً نمی‌توانند بازنشسته شوند چون حق و حقوق شان مشخص نیست. حتی شغل بسیار دشوار آنان کماکان از نظر قانونی در رده «مشاغل سخت و زیان آور» طبقه بندی نمی‌شود!

اطلاع رسانی در مورد خواسته‌ها و مبارزات نی‌بران زحمتکش و جلب حمایت عملی دیگر کارگران و زحمتکشان، به ویژه اهالی استان خوزستان از آنان، وظیفه مهمی است که نباید پشت گوش انداخته شود. اینگونه اطلاع رسانی‌ها و حمایت‌ها واقعا می‌تواند ثمر دهد و دولت سرکوبگر و نهادهای بهره‌کشی را اینجا و آنجا وادار به عقب نشینی کند. این مساله نه فقط در مورد کارگران نی‌بر در کشت و صنعت کارون بلکه در مورد بقیه بخش‌های طبقه کارگر هم صادق است. ■

دو هفته مانده به عید نوروز ۹۱ صدها نی‌بر زحمتکش کشت و صنعت کارون دست به اعتراض خیابانی زدند. بی‌حقوقی، فشار اقتصادی و وعده‌های سر خرمن و پوچ مدیریت آتش خشمشان را برانگیخت. پس در حالی که چوبدست‌های شان را همراه داشتند از محل کارخانه به سمت شهر شوشتر به راه افتادند. قصدشان تجمع در برابر فرمانداری شهر و رساندن صدای خود به گوش اهالی و مقامات بود. در مسیر شهر، گروهی از واحدهای سرکوبگر راه بر کارگران بستند اما تاب مقاومت در برابر خشم و اراده نی‌بران زحمتکش نیاورده عقب نشستند. معترضان به نزدیکی شهر رسیده بودند که مزدوران مسلح این بار پر عده‌تر از بار اول به جان‌شان افتادند. در پی این نبرد نابرابر، حرکت اعتراضی نی‌بران ناتمام ماند، تا زمانی دیگر که موج مبارزات حق طلبانه شان دوباره بلند شود.

بیشتر از یک ماه پیش نیز نی‌بران کشت و صنعت کارون در اعتراض به همین وضعیت بی ثبات و بی تفاوتی مدیریت شرکت نسبت به خواسته‌هایشان دست از کار کشیدند. زمانی که مدیریت تصمیم گرفت برای خنثی کردن این حرکت از کارگران جدید استفاده کند باز هم این اراده و چوبدستی‌های نی‌بران بود که سیاست اعتصاب‌شکنانه را با شکست روبرو کرد. مدیریت چاره‌ای جز این نیافت که در حرف عقب نشینی کند و قول رسیدگی به مطالبات شان را بدهد.

چند صد نفر کارگر شجاعی که در روزهای آخر سال ۱۳۹۰ فریاد مبارزه سر دادند در واقع زبان گویای بیش از

ترک تحصیل کرده و برای کمک به خانواده روانه بازار کار می‌شوند به بالاترین رقم در دهه های اخیر رسیده است (اگر بتوان خنزر پنزر فروشی کنار خیابان و گل فروشی سر چهار راه‌ها و مثل اینها را «بازار کار» نامید). سن تن فروشی به ۱۳ سال رسیده و هزاران نوجوان از خانوارهای فقیر وارد این صنعت شده اند. ده‌ها هزار کارگر ماهیست که دستمزد خود را دریافت نکرده اند. کشاورزانی که محصولشان قدرت برابری با سیل واردات کالاهای کشاورزی را ندارد به ورطه ورشکستگی افتاده اند. خرید نوروژی و نونواری شب عید به رویا تبدیل شده است.

این وضعیت را اکثریت جامعه با گوشت و پوست لمس می‌کند، می‌بیند و آه از نهادش بر می‌آید. در برابر، شاهد تبلیغات خرید کشتی تفریحی، هواپیمای خصوصی و الماس چند قیراطی در رسانه های رسمی دولتی هستیم. شاهد ورود خودروهای چند صد میلیونی سفارشی آقازاده ها هستیم. شاهد هستیم که یک مقام دولتی از چنان درآمدی برخوردار است که فقط چند صد میلیون «خمس» آن را می‌پردازد! این یک کلاه شرعی اسلامی است. — بویژه از سوی اعضای طبقه حاکم هم نقش پول شویی اسلامی را دارد و هم نقش رشوه و سهم امام برای گرفتن اجازه دزدی‌های بیشتر). در این شرایط، مال مردم‌خورهای بدنام و انگل صفت فقط بابت ۱ دقیقه حرف زدن ۱۵ میلیون تومان از حساب مردم هزینه می‌کنند تا قوانینی علیه همین مردم تدوین کنند: قوانین ضدکارگر و ضد زن، قوانینی برای حراج گذاشتن آب و خاک و منابع کشور به نفع سرمایه داران داخلی و شرکت‌های امپریالیستی، تصویب بودجه‌های چندین میلیاردی برای ساخت مساجد و افزایش مدارس حوزه‌ای. قوانینی برای دادن دستمزدهای هنگفت به طلبه‌ها تا با رواج بیشتر چهل و خرافه مردم را همچنان دربند نگهدارند، خرفت کنند و حکومت کنند. قوانینی برای مجازات هر کسی که در برابر این جنایت‌ها و دزدی‌ها اعتراض و مبارزه کند و...

اما منبع تامین این هزینه‌های عظیم چیست؟ آن مقام دولتی که فقط چند صد میلیون خمس می‌دهد در حالیکه همه ثروتش را طی دهساله اخیر جمع کرده از کجا آورده است؟ همه مقامات دولتی (اعم از اینکه متعلق به کدام جناح باشند) اعضای طبقه سرمایه داران دلال هستند. آن‌ها وحشیانه کارگران و زحمتکشان را استثمار می‌کنند و ده‌ها بار کمتر از ارزش های تولید شده توسط نیروی کار ما را می‌پردازند (در آن حد می‌پردازند که فردا بتوانیم برای چرخاندن نظم استثمار از نو روانه کار بشویم) و ماحصل تولید شده را می‌دزدند و برای چرخاندن نظم طبقاتی‌شان بکار می‌گیرند. به معنای واقعی عبارت «خاک کشور را به توبره کشیده» و در رقابتی حریصانه و بر اساس اینکه دم هر یک به کدام قدرت بزرگ وصل است به حراج اربابان امپریالیست شان می‌گذارند. آن‌ها سردسته مافیای تجارت مواد مخدر اند و دارای چنان قدرتی که محموله‌هایشان بصورت کاروانی با حمایت نیروی تیربار و زره پوش ۲۵۰۰ کیلومتر مرزهای شرقی کشور را تا ترکیه و سپس اروپا طی می‌کند و در این راه هزاران جوان را معتاد و گرفتار می‌کند. آن‌ها سازمان‌دهندگان تجارت پرسود سکس هستند و در این راه زنان کشور را به بازار این صنعت در داخل و یا به حرمسرای شیخ‌های ناحیه خلیج روانه می‌کنند و.....

منبع هزینه‌ها اینجاست. این‌ها نتیجه حاکمیت طبقه سرمایه‌داران انحصارگر دلال است که باعث و بانی تمام ناهنجاری‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و اخلاقی و... جامعه شده است. جمهوری اسلامی، دولت این طبقه است و تحکیم‌کننده تمام این دهشت‌ها. این نظام طبقاتی با این ایدئولوژی ضدبشری شایسته مردم نیست. اولیه ترین حق مردم، پایه ریزی دولت خودشان بدست خودشان، بنا گذاشتن یک نظام سوسیالیستی و دیکته کردن قوانین انقلابی به نفع اکثریت مردم است. قوانین دولت سوسیالیستی مردم (برعکس قوانین نظام جمهوری اسلامی) مالکیت اقلیتی سرمایه دار بزرگ بر جان و مال مردم را به رسمیت نخواهد شناخت و از این طبقه به نفع اکثریت مردم سلب مالکیت خواهد کرد. در قوانین این دولت زن انسانی برابر با مرد خواهد بود و جنایت‌ها و خفت‌هایی مانند سنگسار، چند همسری و صیغه غیرقانونی خواهد بود. دولت سوسیالیستی برخاسته از انقلاب مردم، دولتی ایدئولوژیک نخواهد بود و فضا را برای بحث و مناظره مردمی بر سر تمامی مسائل اعم از کدام ایدئولوژی، کدام اقتصاد، کدام سیاست و... فراهم خواهد ساخت. مسلماً در نظام سوسیالیستی آینده هیچ مفت‌خوری برای صرفاً ۱ دقیقه حرف زدن میلیون‌ها تومان از دسترنج مردم را هزینه نخواهد کرد!

راه میان‌بری برای ساختن چنین جامعه ای وجود ندارد. فقط یک راه موجود است. اگر می‌خواهیم از شر این نظام وحشت‌خلاصی بایبیم، قدم اول سرنگونی قهرآمیز دولت جمهوری اسلامی و به زیر کشیدن طبقه استثمارگر حاکم است. به انجام رساندن این کار، دشواری‌های زیادی دارد. هم آگاهی می‌خواهد، هم رهبری و تشکل انقلابی و هم فداکاری‌های بسیار. اما دشواری‌های این راه به مراتب کمتر از دشواری زندگی تحت این نظام ارتجاعی است. ■

عهدنامه ترکمنچای مدل قرن بیست و یکم



های دولتی درج شده و کار بجایی رسیده که خودشان یکدیگر را فیلتر و سانسور می‌کنند تا مانع از انتشار بیشتر این خبر و آگاهی مردم از زد و بندهای ذلت بار پشت پرده شوند. روزنامه شرق (۲۱ اسفند ۹۰) در صفحه اقتصاد خود تیتر بزرگ زد که «۲۵ میلیارد دلار فقط برای خرید کالای چینی». طبق قراردادی یکجانبه بین دولت ایران و چین که سه سال از انعقاد آن می‌گذرد، دولت جمهوری اسلامی

حسابی در بانکهای چین باز کرده که درآمد حاصل از فروش نفت به چین به این حساب واریز می‌شود تا پشتوانه "ال سی های" خرید کالاهای چینی باشد. طی سه سال این مبلغ به ۲۵ میلیارد دلار رسیده است که جمهوری اسلامی موظف است این مبلغ را صرف واردات کالاهای چینی کند. طبق این قرارداد در صورتی که بر اثر نوسانات ارزی و یا هر اتفاق دیگر بخشی از این پول از بین برود دولت چین هیچگونه تعهدی در قبال آن ندارد و مسئولیت آن به گردن دولت جمهوری اسلامی است. اما این همه ماجرا نیست. طبق این پیمان، بانکهای چینی نه تنها سودی بابت این پول هنگفت به دولت ایران نمی‌پردازند بلکه مبلغی که معادل میلیاردها دلار برآورده شده است را به‌عنوان حق بیمه یا هزینه ریسک این پول‌ها از جمهوری اسلامی دریافت می‌کنند و/ یا به‌روی مبلغ کالاهای وارداتی به ایران می‌کشند. امری که گفته می‌شود در تاریخ بانکداری جهان کم سابقه است.

مقایسه این عهدنامه با پیمان ترکمنچای قیاسی درست است اما اعتراض آن گروه از سرمایه‌داران و آن جناح از جمهوری اسلامی که این قرارداد را افشا کرده اند از سر خیرخواهی نیست.

عهدنامه ترکمنچای که یکی از ننگ‌آورترین قراردادهای استعماری تاریخ ایران است، در سال ۱۲۰۶ شمسی از سوی فتحعلیشاه قاجار با دولت روسیه تزاری منعقد شد. این معاهده مفاد اسارت‌بار مختلفی داشت که اهم آن‌ها واگذاری بخش‌هایی از ایران به روسیه، محرومیت ایران از حق کشتی‌رانی در دریای خزر و دادن امتیاز آن به دولت روسیه، الزام ایران به پرداخت غرامت سنگینی به روسیه و... بود.

در قبال این خوشخدمتی، قرار بر این شد که روسیه از پادشاهی ولیعهد وقت عباس میرزا حمایت کند. با انقلاب سوسیالیستی در روسیه در سال ۱۹۱۷ میلادی به رهبری ولادیمیر ایلیچ لنین و سرنگونی دولت کهنه تزار، دولت نوین سوسیالیستی در راستای سیاست‌هایش، این عهدنامه اسارت‌بار را ملغی اعلام کرد.

اکنون پس از گذشت بیش از ۱۸۰ سال از عقد آن قرارداد، تحت حاکمیت جمهوری اسلامی «عهدنامه» ای دیگر و این بار مرتبط با کشور چین در حال اجرا است. اخبار مربوطه توسط جناحی از حکومت که وابسته به قدرت‌های دیگر سرمایه‌داری‌اند و دنبال «ترکمنچای»‌های خودشان هستند در مطبوعات و سایت

با تعمیق

بحران ساختاری نظام

سرمایه داری جهانی و تغییر در صفت‌بندی‌های بین‌المللی، گرایش به حفظ منافع «خود» و حفظ واحد «خود» پررنگ‌تر شده است. برای مثال، بورژوازی آلمان علیرغم همه تعهدات و بندهایی که با اتحادیه اروپا و «یورو» دارد، حاضر نیست منافع اساسی خود را به خاطر منافع بورژوازی یونان به خطر بیندازد. یا بورژوازی انگلستان، ناخشنودی بقیه اروپا را به جان می‌خورد اما کلید تصمیم‌گیری در عرصه سیاست اقتصادی را همچنان برای خود حفظ می‌کند. و یا از زبان سارکوزی در سخنرانی اخیرش می‌شنویم که وضع کنونی بازارهای اروپا و باز کردن بی حساب و کتاب دروازه‌ها به روی کالاهای غیر اروپایی با منافع فرانسه سازگار نیست و اگر اوضاع به همین صورت ادامه یابد فرانسه از شعار مشترک «اروپایی، جنس اروپایی بخرد» دست خواهد کشید و به سیاست کلاسیک حمایتی ملی رو خواهد کرد که شعارش «فرانسوی، جنس فرانسوی بخرد!» است.

حرکت بورژوازی و دولت امپریالیستی هر کشور تنها به عرصه اقتصاد محدود نمی‌شود. منافع اقتصادی به جایگاه و منافع دور و نزدیک سیاسی - راهبردی هر قدرت امپریالیستی گره خورده است و بدون آن بی معناست. اساسا همین منافع خاص خودی است که فرانسه را به مداخله و حضور نظامی در ساحل عاج و چاد و بقیه کشورهای کارگزارش در آفریقا وا می‌دارد؛ یا شرکت‌اش در تجاوز جنایتکارانه به لیبی را سمت و سو می‌دهد. تعهدات متقابل قدرت‌های هم‌پیمان در ناتو اگر چه یک عامل مهم در اتخاذ این سیاست‌هاست اما عامل اساسی نیست. این در مورد اقدامات سایر قدرت‌های امپریالیستی در غرب و شرق هم صادق است. تضاد و رقابت بر سر منافع بیشتر و جایگاه بالاتر در سلسله مراتب نظام جهانی امپریالیستی، و فشارهای بحران است که شکاف‌های نظم موجود را بیشتر و آشکارتر می‌کند. در این اوضاع، شکافی در قاره اروپا در حال بازتر و آشکارتر شدن است که سزاوار توجه و نگاه انقلابی است: شکاف بین حاکمان و محکومان. پوسته امنیت شغلی و رفاه اجتماعی که سالیان سال واقعیت بهره‌کشی انسان از انسان و نابرابری‌های طبقاتی در جوامع سرمایه‌داری امپریالیستی اروپا را پنهان می‌داشت دیگر ترک برداشته است. نرخ

سیاسی،

روپای تبدیل اروپا به

یک ابرقدرت جدید را در دوران پس از فروپاشی بلوک شرق جان می‌بخشید. در جشن سقوط دیوار برلین به سال ۱۹۹۱ سران خوشبین اروپای غربی به به بالا بردن برج و باروی «امپراتوری اروپا» می‌اندیشیدند. سال ۱۹۹۵ که از یورو به عنوان واحد پول مشترک اروپایی رونمایی شد چه جام‌ها که به سلامتی اروپا بالا نرفت و چه بوسه‌ها که در کاخ‌ها و میدان‌ها رد و بدل نشد. حالا آن تصاویر در ذهن اروپاییان (چه طبقه حاکم و چه طبقات محکوم) به یک خاطره کمرنگ، به یک شوخی تلخ، تبدیل شده است. مستی «یگانگی» از سرها پریده و جایش را به سر درد و بحران داده است. چماق انضباط و تهدید به طلاق جای بوسه و شامپانی را گرفته است.

آنچه رویاهای دیرین طبقات حاکمه در اروپا را با مشکل روبرو کرد، طبیعت و نحوه کارکرد سرمایه‌داری بود. واحدهای سرمایه از یک سو گرایش به تجمع و تمرکز و ادغام دارند و از سوی دیگر گرایش به شکستن و از هم جدا شدن و قد علم کردن در برابر یکدیگر. رقابت، ذات سرمایه است و منطق سرمایه، «گسترش بیاب یا بمیر!» این رقابت ذاتی و این منطق به ناموزونی مناطق و بخش‌های مختلف اقتصاد، به هرج و مرج در تولید - علیرغم همه برنامه ریزی‌ها و پیش‌بینی‌ها - می‌انجامد و بحران‌های کوچک و بزرگ می‌آفریند. اگر چه از دهه ۱۹۶۰ تا به امروز فرایند ادغام سرمایه‌ها در سطح جهانی گسترش یافته و مشخصا برنامه ریزی‌ها و گام‌های هدفمندی در راستای ایجاد «اروپای متحد» صورت گرفته و اگر چه مدت‌هاست که با نقش روزافزون شرکت‌های چند ملیتی و فراملیتی روبرویم، اما سرمایه‌های عظیم و در هم تنیده کماکان «ریشه ملی» دارند. شکاف‌ها و رقابت‌های درونی سرمایه به میزان زیادی با محدوددها و تعلقات کشوری تعریف می‌شوند. دولت‌ها و طبقات حاکمه کشورها در قبال جایگاه و منافع عمومی سرمایه‌هایی که مراکز انباشت آن‌ها اساسا در کشور «خودی» است بیطرف و منفعل نیستند. وظیفه و نقش این دولت‌ها برنامه ریزی، قانون گذاری، استفاده از نیروی قهر برای حفظ شرایط سودآوری سرمایه، و ترویج ایدئولوژی نگهبان نظام «خودی» است.

اروپای نامتحد

یازدهم

مارس امسال (۲۱)

اسفند) نیکیلا سارکوزی رئیس‌جمهور فرانسه تهدید کرد که در صورت ادامه وضع کنونی، فرانسه تا یک سال دیگر از پیمان «شنگن» خارج خواهد شد. او که در یک گرد هم‌آیی بزرگ انتخاباتی در حوالی پاریس سخنرانی می‌کرد علت این عقبگرد را ناتوانی سایر کشورهای عضو «شنگن» در جلوگیری از ورود مهاجران غیرقانونی به این حوزه عنوان کرد. اجرای «پیمان شنگن» (حذف مرزها و پست‌های بازرسی در داخل محدوده اروپا از سال ۱۹۹۵) قرار بود گامی مهم در راه یکپارچه کردن و تبدیل این قاره به «یک کشور واحد» باشد.

این اولین بار نیست که تزلزل در پایه‌های ۵۰ ساله اتحاد اروپا آشکار می‌شود. چند ماه پیش که در محافل اقتصادی و سیاسی دنیا صحبت از ورشکستگی کامل اقتصاد یونان بود، سران فرانسه و آلمان طرح بیرون انداختن اقتصادهای ضعیف‌تر و بحرانی‌تر از جمع کشورهای حوزه یورو (واحد پول اروپایی) را پیش کشیدند. این طرح به علت شوک شدیدی که می‌توانست در پی داشته باشد از روی میز برداشته شد. آنچه مورد توافق جمعی کشورها (به استثنای انگلیس) قرار گرفت، تعیین شرایط و مقررات «سفت و سخت» اقتصادی برای اتحادیه اروپا بود. تصمیم این شد که اقتصادهای قوی‌تر عملا مسئولیت نظارت و مداخله در تصمیمات مهم اقتصادی و تحمیل «انضباط» بر بنگاه‌ها و موسسات مالی هر کشور را به عهده بگیرند. البته گزینه کوچک‌تر کردن حوزه یورو از طریق اخراج چند کشور در دسرساز کماکان در کشوی میز آلمان و فرانسه قرار دارد.

بدون شک هیچکس در قاره کهن شرایطی را که امروز بر اتحادیه اروپا و حوزه یورو سایه افکنده پیش‌بینی نمی‌کرد. در آغاز دهه ۱۹۹۰ فکرها متوجه تجمع و تمرکز عظیم سرمایه‌های اروپایی بود. متوجه ظرفیت نیروی انسانی عظیم ۶۰۰ میلیونی در غرب و شرق اروپا (بدون احتساب روسیه) و امکان یک کاسه کردن آن در خدمت ماشین تولید سود و گسترش بازار. عقد پیمان‌های مشترک

آنها که خود سر در آخور قدرت‌های دیگر سرمایه‌داری جهانی دارند از تاخت و تاز سرمایه‌داران وابسته به چین به تنگ آمده و راه سودآوری خود را تنگ می‌بینند. به همین جهت است که قطب‌های اقتصادی دیگری برای معاملات تجاری و حراج کشور پیشنهاد می‌دهند.

با مقایسه میان موقعیت کنونی دولت جمهوری اسلامی با دولت فتحعلی‌شاه قاجار و تن دادن هر دو به این معاهدات ننگ آور به نتایجی می‌رسیم. در آن دوره رقابت میان کشورهای استعمارگر (بیشتر از همه روسیه و انگلیس) بر سر بازارهای جهانی به نقطه جوش رسیده بود. رقابت بر سر ایران و فشار بر دولت فاسد قاجار بسیار بود و شکاف و توطئه‌چینی‌های درونی حکومت آن را بسیار شکننده کرده بود. در برابر این وضعیت، شاه قاجار کشور و سرمایه‌های آن را به حراج گذاشت تا ما به ازاء آن حمایت روس‌ها را بگیرد و برای چند صباحی هم که شده سر پا بماند. امروز نیز دولت اسلامی با وضعیتی مشابه روبروست. تنگناهای جمهوری اسلامی که باید فشار فزاینده از پائین و توسط مردم را نیز نسبت به دوره قاجار به آن اضافه کرد، رژیم را وا می‌دارد که برای دوام خود به هر معاهده اسارت‌باری تن بدهد. (دولت چین نیز به عنوان یک دولت سرمایه‌دار و در چارچوب رقابت‌های جهانی‌اش، در این بده بستن‌ها اهداف و منافع ارتجاعی خود را دارد که فعلا مورد بحث ما نیست).

با این اوصاف اگر جمهوری اسلامی توسط یک انقلاب مردمی سرنگون نشود (و یا طبقه کارگر چین از تجارب عظیم گذشته‌اش استفاده نکند و یکبار دیگر دست به انقلاب نزند) برای سالیان دراز ما باید شاهد کالاهای بی کیفیت و به درد نخور چینی باشیم و محکوم به استفاده از آنها. فرزندان این کشور باید به خاطر استفاده داری بی‌هوشی یا آنتی بیوتیک‌های فاسد چینی برای یک عمل ساده لوزه تلف شوند. باید شیر مسموم چینی بنوشیم و آسبست سرطان‌زا را به علت مصرف لنت ترمزهای چینی تنفس کنیم. ما باید اینگونه زندگی کنیم و در عوض نهاد "اتاق بازرگانی ایران و چین" و زالوهای دغلکاری مانند عسگر اولادی و بادامچی و امثالهم در راس این تجارت خونین به بهای جان ما، قصرهای خود را بنا کنند و سودهای نجومی ببرند.

همانطور که گفتیم، ترکمنچای اول را انقلاب سوسیالیستی در روسیه از گردن مردم ما باز کرد، باشد تا برچیده شدن ترکمنچای دوم را انقلاب سوسیالیستی در خود ایران رقم زند!

رویا توانا



حومه پاریس، فرانسه - ۲۰۱۱



آتن، یونان - ۲۰۱۱



لندن، انگلستان - ۲۰۱۱

متوسط بیکاری در کل اروپا که برای چند دهسال حول ۲ تا ۴ درصد نوسان داشت در حال حاضر به حدود ۱۱ درصد رسیده است. جوانان قربانیان اصلی بیکاری هستند. کشور اسپانیا در ژانویه (دی/بهمن) امسال، نرخ بیکاری وحشتناک ۲۳/۳ درصدی را تجربه کرد، یعنی بالاتر از نرخ بیکاری ۱۹/۹ درصدی در یونان فلک زده! سیاست گذاران اروپایی سعی می کنند مواردی مانند یونان و اسپانیا و ایتالیا و پرتغال را نسبت به وضعیت کل قاره، استثنایی جلوه دهند و گناه را به گردن بی مبالاتی ها و سوء مدیریت بخشی از مقامات سیاسی و نهادهای اقتصادی این کشورها بیندازند. با وجود این، راههایی را که برای حل معضلات در این موارد «استثنایی» دیکته می کنند با شیوه «حل» بحران در بقیه نقاط اروپا یکی است! «راه حل» بورژوازی در شرایط تمیق بحران، تشدید بهره کشی و تحمیل بی حقوقی به طبقه کارگر، بیکارسازی، تحمیل ریاضت کشی به اکثریت اهالی، و پاک کردن آخرین نشانه های «دولت رفاه» است.

با اجرای سیاست ریاضت کشی از سوی همه دولت های اروپایی که به «جراحی بیرحمانه» جامعه مشهور شده، بودجه مربوط به آموزش و بهداشت عمومی کاهش یافته و حقوق باننشستگی به طور جدی زیر ضرب رفته است. این یعنی سقوط سطح معیشت و استانداردهای زندگی کارگران و زحمتکشان و کارمندان جزء. این سقوط حتی گریبان بخش های وسیعی از طبقه میانی جوامع اروپایی را هم گرفته است که برای چند دهه توسط سودهای کلان به دست آمده از کشورهای تحت سلطه امپریالیسم پرورده می شدند و رفاه و رضایت نسبی داشتند. تن فروشی و بیخانمانی و فقر افزایش یافته است. در بعضی از کشورها بیماری های ناشی از استرس و نرخ خودکشی به شکل محسوسی بالا رفته است.

«بمب ساعتی» را البته باید در بین کارگران مهاجر پیدا کرد. بر مبنای آخرین تخمین ها فقط تعداد کارگران مهاجر غیرقانونی در اروپا بین ۶ تا ۸ میلیون نفر است. مکان این نیرو، مجتمع های مسکونی پر جمعیت در محلات فقیرنشین و حومه شهرهای بزرگ است. «مواد منفجره» ناشی از تحقیر ملی/

فرهنگی، تبعیض نژادی و ستم طبقاتی در اتاق های تنگ انباشته می شود و گاه و بیگاه در خیزش های شهری نظیر شورش ۲۰۱۱ انگلستان یا درگیری های خونین در شهرک های مهاجر نشین اطراف شهرهای بزرگ فرانسه اعلام موجودیت می کند. جنبش های عمومی ضد سیستم

کل دستگاه سرکوبگر دولتی قرار داد. در این اوضاع، نیروهای نوپا و نواندیش کمونیست نباید به وظیفه ای کمتر از به گشت و گذار در آوردن شیخ کمونیسم در سراسر اروپا رضایت دهند. ■

حمید محمص

و طبیعی کارکرد نظام سرمایه داری در شرایط بحران نمی دانند و آن را به عملکرد نادرست یا تقلب کاری و حرص و آز بیش از حد بخشی از سیستم ربط می دهند. باید با این توهم مبارزه کرد و آماج را کل سیستم سرمایه داری، کل روابط حاکم و ایده های نگهبان آن، و

برای خلاص شدن از کنترل و حاکمیت پدر و برادر تلقی می‌شود، برای کوتاه کردن زبان در و همسایه است، و یا کاری است که بالاخره باید کرد و «سر و سامان گرفت». ولی صحبت ما از جامعه‌ای است که روابط درون خانواده اساساً روابطی

حقوق انسانی خویش‌اند، مجلسیان (و حاکمان) با تصویب چنین قوانینی به فکر عقب راندن آنان و دادن امتیاز بیشتر به مردانند. تا حداقل در این زمینه، مردان جامعه بخشی از منافع خود را در نظم حاکم جستجو کنند. در همین راستا،

درباره تغییرات اخیر در قانون صیغه

زن احیاناً از حقوق خود آگاهست استفاده از آن به راحتی برایش مقدور نیست. این به خصوص در روستاها و مناطق محروم و در مورد زنان طبقات تحتانی جامعه صادق است.

مجلس شورای اسلامی در روز هفده اسفند به پیشواز روز جهانی زن رفت و ماده ۲۲ لایحه جدید «حمایت از خانواده» را به تصویب رساند! طبق این ماده ثبت نکاح موقت نیاز به ثبت رسمی ندارد اما در سه مورد (صورت بارداری شدن زوجه، توافق طرفین و شرط ضمن عقد) ثبت رسمی آن الزامی است.

چندهمسری شرعی/ قانونی مردان در ایران چیز جدیدی نیست و قبل از جمهوری اسلامی نیز مورد قبول قانون بود و مجازاتی نداشت. فرقی که کرده اینست که در دولت اسلامی قوانین خیلی مستقیم‌تر بر مبنای دین نوشته می‌شود، قانونگذاران و دولت‌مردان خود علناً از آن دفاع می‌کنند و بسیاری‌شان چندهمسری را در زندگی شخصی به اجراء در می‌آورند. آنان چند همسری مردان را بخشی از گفتمان حاکم کرده‌اند. تفاوت دیگر نسبت به گذشته اینست که این مسئله رسانه‌ای تر شده و جمع بیشتری درگیر بحث و جدل بر سر آن می‌شوند. علتش مبارزه و آگاهگری زنان و نیروهای مترقی طی سال‌های حاکمیت اسلامی علیه این روابط و قوانین زن ستیزانه است.

تصویب ماده ۲۲ بعضی را به فکر انداخته که شاید با تاکید قانون بر عدم لزوم ثبت صیغه، زن و مردی که «ازدواجشان ممنوعیت شرعی نداشته باشد» (۱) بتوانند با خیال کم و بیش راحت با هم ارتباط داشته باشند. البته تصویب این ماده ممکن است زندگی را کمی برای بخشی از مردان جامعه راحت‌تر کند ولی کماکان زنان «باکره» (یعنی زنانی که تا به حال ازدواج نکرده‌اند و هنوز متعلق به پدرشان محسوب می‌شوند) مشمول قانون صیغه نیستند. بدون شک از کنترل و ارباب روزمره و سیستماتیک جوانان، به خصوص دختران جوان، تحت پوشش مبارزه با فساد، به هیچ وجه کم نخواهد شد.

عده‌ای هم فکر می‌کنند که شاید ثبت نکاح در صورت بچه دار شدن حداقل به مادر صیغه‌ای امکان بدهد برای فرزندش شناسنامه بگیرد و بتواند حداقل او را به مدرسه بفرستد (حقی که کودکان بدون پدر قانونی از آن محرومند). شاید، ولی تا آنجا که به ثبت رسمی نکاح موقت در ماده یاد شده مربوط می‌شود، هنوز معلوم نیست که آیا قانون، مجازاتی هم برای مردان متخلفی که به ثبت نکاح موقت و تبعاتش گردن نمی‌گذارند در نظر دارد یا نه؟ ما به تجربه دیده‌ایم که مردان به ندرت به علت زیر پا گذاشتن حقوق بسیار ناچیز زنان مجازات می‌شوند. زنان اغلب امکان آگاهی از حقوق قانونی خود را ندارند. وقتی هم که

طبق قانون، ظاهراً برای زن دوم گرفتن اذن زن اول لازم است ولی وقتی مرد زن اولش را تهدید می‌کند که اگر نگذاری همسر جدیدی بگیرم طلاقات خواهم داد، اکثر اوقات زن عقب نشینی می‌کند و به او مجوز می‌دهد. (و همه می‌دانیم که مردان به راحتی حق اجرای یک طرفه طلاق را دارند). شرایط حاکم، این عقب نشینی را به زن تحمیل می‌کند. چرا که تقریباً در اکثر موارد او مسن‌تر از همسر جدید است، در تمام عمر جز خانه داری کاری نکرده و امکان اشتغال و استقلال مالی برایش وجود ندارد، هیچ دارایی قابل توجهی در اختیارش نیست، در عوض چند بچه دارد و در صورت طلاق از بچه‌هایش جدا خواهد افتاد. در مورد شرط ضمن عقد نکاح دائم که غیرمستقیم به زنان حق طلاق می‌دهد هم همین مشکل هست. نه تنها بسیاری از دختران جوان از این حق (و اهمیت داشتن حق طلاق) بی‌اطلاعند، بلکه حتی کسانی که می‌دانند چنین حقی دارند، به محض این که لزوم درج آن را در سند ازدواج مطرح می‌کنند با چنان کنایه‌ها و حملاتی از جانب خانواده شوهر و یا حتی از جانب خانواده خود روبرو می‌شوند که اغلب از این حق می‌گذرند.

با این حساب در زمینه شرایط الزام ثبت نکاح موقت باید دید واقعا چه تعداد زن از این قانون آگاه خواهند شد، چند نفرشان می‌توانند مردان را به پای ثبت قرارداد بیاورند، و یا در صورت بارداری شدن، مرد مورد نظر را قانع کنند که مسئولیت پدری بچه را (حداقل در سطح شناسنامه‌ای) قبول کند.

در واقع، مجلس با تصویب این ماده مسئله نکاح موقت را (که به معنی قائل شدن به چند همسری نامحدود و بدون عاقبت مردان است) «عرفی‌تر» می‌کند؛ قبحش را می‌ریزد و آن را بیش از پیش به یک امر رایج و غیر مذموم تبدیل می‌کند. در شرایطی که زنان هر چه بیشتر وارد زندگی اجتماعی شده و خواهان احقاق



متجاوز مصری تبرئه شد!

سال گذشته، وقتی زنان مصری، بسیاری‌شان برای اولین بار به خیابان آمدند، علیه دیکتاتور به مبارزه برخاستند و شب را در خیابان‌ها گذراندند، امیدی را در دل بسیاری چه در مصر و چه در جهان روشن کردند. که با ورود زنان به مبارزه، دستیابی به آینده‌ای روشن ممکن‌تر می‌شود. ولی این جسارت زنان، مردسالاران را، چه آنان که در حکومت بودند و چه آنان که در سایه امن کوچه‌های تنگ در کمین دستاوردهای شورش مردم بودند، خوش نیامد. زنان باید تنبیه و تحقیر می‌شدند. یکی از حربه‌هایشان این بود که از دختران دستگیر شده، در پزشکی قانونی امتحان بکارت می‌گرفتند (که چیزی نبود جز دست‌یازی پزشک به دختران جوان). سمیرا ابراهیم یکی از این دختران بود که شجاعت کرد و بعد از تعویض رژیم از پزشک مربوطه شکایت کرد. هجده تن دیگر از این دختران پا پیش گذاشتند و در کنار سمیرا به دادخواهی آمدند. ولی هر چند مبارک رفته بود، رژیم تغییر جدی نکرده بود، همان ارتش در مسند قدرت مانده بود و اسلام‌گراهایی که هیچ شرکتی در سرنگونی مبارک نداشتند از درون صندوق‌های رای سر بیرون آوردند. روز ۱۳ مارس (۲۳ اسفند ماه ۹۰) دادگاه، احمد عادل پزشک تجاوزگر را تبرئه کرد. داخل و بیرون دادگاه مردم به اعتراض بلند شدند ولی دادگاه نظامی تجدید نظر را مردود دانست تا باز هم به کسانی که شک دارند یادآوری کند که مرتجعان مردسالار هنوز در مصر در قدرتند. ■

سنتی است. مرد رئیس خانواده است و نقش زن، معشوق و یا خدمتکار و یا مادر بچه‌هاست (نقش‌هایی که چون کمتر زنی از ایفای تمامی‌شان بر می‌آید عملاً تعدد زوجات برای مردان را توجیه می‌کند). پس ساده‌اندیشی است اگر تصور کنیم که تصویب یا عدم تصویب یک ماده قانونی در نظامی که نقش فرودست زنان در قانون اساسی آن تثبیت و در تاروپودش تنیده شده است می‌تواند روابط کیفیتاً متفاوتی در خانواده‌های موجود برقرار کند، یا نهاد خانواده در شرایط کنونی‌اش را به سمت تک همسری براند، یا روابط اسارت‌بار و زن‌ستیزانه‌ای که صیغه فقط یک نماد آشکار و زشت آن است را تضعیف کند. ■

سیما توکلی

چندی پیش می‌خواستند اجازه زن اول برای ازدواج مجدد را هم از متن قانون حذف کنند که به علت اعتراضات شدید موقتا مجبور به عقب نشینی شدند. با وجود همه این‌ها، برخی از فعالین حقوق زنان که رسمی کردن صیغه را تهدیدی (یا ضربه دیگری بر پیکر) خانواده تک همسری دانند با احتیاط می‌گویند: «به هر حال خوب شد که صیغه قانونی نشد». شک نیست که خانواده تک همسر، به معنی واقعی‌اش یعنی خانواده‌ای که بر پایه عشق دو طرف تشکیل شده باشد نسبت به آن چه امروز در ایران اتفاق می‌افتد قدمی به جلوست. چرا که امروز اغلب ازدواج‌ها یا بر پایه قراردادهای خانوادگی و حساب و کتاب‌های مالی صورت می‌گیرد، یا راهی

بحران در تولید و مصرف گوشت مرغ در ایران

واکنش‌ها به یک جدایی

زمانی که نام فیلم اصغر فرهادی به عنوان برنده جایزه اسکار سال ۲۰۱۲ برای بهترین فیلم خارجی اعلام شد بسیاری از ایرانیان احساس شادی و غرور کردند و به هر آشنایی که در دسترس بود تیریک گفتند. گروهی از این مردم شادمان شاید هنوز «جدایی نادر از سیمین» را ندیده بودند. آنچه این حس مشترک را برانگیخت نه مضمون فیلم فرهادی و ارزش‌های هنری‌اش، بلکه نفس سر بلند کردن در عرصه‌ای جهانی و به نیکی یاد کردن از نام ایران در اخبار رسانه‌ها بود. بروز این احساس از جانب مردمی که سالیان سال کشورشان را در رسانه‌های مسلط دنیا با یک رژیم واپس‌گرا و تاریک‌اندیش و سرکوبگر مذهبی معنا کرده‌اند کاملاً قابل درک و بر حق است. در آن لحظه شادی، ستایشگران فرهادی به مردم سایر کشورها اعلام می‌کردند که «ما نیز مردمی هستیم.» این دقیقاً همان چیزی بود که اصغر فرهادی به هنگام سخنرانی‌اش بر صحنه آکادمی اسکار مد نظر داشت و خود در این احساس شریک بود.

فرهادی وظیفه خود دید که از فرصت به دست آمده استفاده کرده، مردم کشورش را مردمی صلح دوست معرفی کند که به دنبال آشتی با فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر دنیا هستند. وظیفه خود دید بدون تن دادن به موضع‌گیری سیاسی، با سیاستمدارانی که به زبان جنگ سخن می‌گویند مرزبندی کند و حساب آنان را از حساب مردم کشورهایشان جدا کند. شاید قضاوت موشکافانه در مورد حرف‌های فرهادی با در نظر گرفتن طرز فکر او، و مهم‌تر از آن محدودیت‌ها و فشارهایی که به عنوان یک هنرمند ساکن ایران با آن روبروست، چندان منصفانه نباشد. اما قضاوت در مورد نگاه شخصیت‌هایی که زیر نورافکن رسانه‌ها و افکار عمومی قرار می‌گیرند و خواه ناخواه صدای‌شان بیشتر به گوش می‌آید، کاری ناگزیر است. پس از قضاوت کردن چه باک، که این خود یکی از موضوعات ثابت در فیلم‌های فرهادی

بی رویه و کنترل نشده، هر ایرانی را به یاد دوران قاجار و قراردادهای و امتیازات تجاری و گمرکی می‌اندازد که روس و انگلیس طی معاهدات مختلف از پادشاهان ایران می‌گرفتند و به واسطه آنها تعرفه‌ها و تسهیلات گمرکی را به نفع بهبود تراز تجاری خود تغییر می‌دادند.^۲

در واقع در پی اعمال سیاست‌های ویرانگر حکومت جمهوری اسلامی ایران، بخش بزرگی از تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، هر دو در شرایط نامناسبی قرار دارند و دادخواهی آنان از چنین شرایطی، راه به جایی نمی‌برد. مصرف‌کنندگان بسیاری — که اکثریت کارگران و کارمندان در این گروه قرار دارند — در حسرت تهیه و تناول وعده‌ای غذایی گوشتی، رو به مصرف هرچه بیشتر مواد شکم پرکن می‌آورند (البته اگر شرایط اقتصادی اجازه همین کار را هم بدهد) و در نتیجه

سوءتغذیه و فقر و کمبود عناصر ضروری در بدن که هم اکنون نیز در جامعه ابعاد نگران‌کننده‌ای یافته است، شیوع بیشتری خواهد یافت. فقر و کمبود عناصر ضروری در بدن، عوارضی مانند کم‌وزنی، نبود رشد کافی بدنی و مغزی، کاهش مقاومت بدن و آسیب پذیر شدن در برابر انواع بیماری‌ها و چاقی را در پی دارد (که هم اکنون نیز جامعه به آن دچار است) و عوارض یاد شده خود پیامدهای دیگری به دنبال خواهند داشت. از سویی تولیدکنندگان زیادی (به ویژه تولیدکنندگان خرد) از چرخه تولید حذف خواهند شد و از آن جا که بسیاری از مرغداران خرده پا دارای نقدینگی لازم نیستند و ضمن اجاره سالن، نهاده‌های مورد نیاز را نیز با تحویل چک و سفته تهیه می‌کنند، در صورت عدم توانایی در پرداخت دیون، با پیگیری حقوقی طلبکاران مواجه می‌گردند و کم نیستند مرغدارانی که به جرم تولید سر از زندان درآوردند و گاه خانواده‌هایشان برای جلب رضایت طلبکاران چها که نکشیدند؟! کارگران شاغل در این بخش نیز با از دست دادن مشاغل خود در جستجوی کار، اغلب رهسپار شهرهای بزرگ می‌گردند و با توجه به نداشتن تحصیلات و توان مالی مناسب، اسیر آینده‌ای نامعلوم می‌گردند. ■

م. م. آینده

1) <http://ilna.ir/newstext.aspx?id=223625>

2) http://www.iana.ir/detailed_news.aspx?news_id=24785

روز به روز توان مالی مردم ایران بیش از پیش تحلیل می‌رود و فاصله وضعیت موجود زندگی آنان با شرایط نرمال و انسانی، بیشتر و بیشتر می‌گردد. با کاهش قدرت خرید خانوارها، سبد خرید خانوارها نیز کوچکتر می‌گردد و این روند کاهشی ادامه می‌یابد. از جمله نیازهای ضروری و اولیه انسان مواد غذایی است، زیرا بدن برای ادامه زندگی نیاز به غذا دارد. در میان گروه‌های مواد غذایی (پنج گروه)، گروه گوشت جایگاه مهم و درخوری دارد زیرا منبع مهم پروتئین جانوری است و پروتئین‌های جانوری بیشتر از انواع گیاهی نیازهای بدن را برآورده می‌کنند.

بهای انواع گوشت در دوره حکومت جمهوری اسلامی بسیار گران و تهیه آن به اندازه نیاز، از توان اغلب خانواده‌ها خارج بوده است و در پی هر موج افزایش قیمت، بخشی از مردم از قافله مصرف‌کنندگان گوشت جا مانده‌اند. در گروه گوشت، گوشت مرغ جایگاه خاصی در تغذیه

خانوارهای ایرانی داشته است. در واقع در پی افزایش قیمت گوشت قرمز — که شدت آن نسبت به گوشت مرغ بیشتر بوده است — میزان مصرف گوشت مرغ نیز تا حدودی افزایش داشته است زیرا بخشی از جامعه — که قادر به پرداخت هزینه مربوطه بودند — به جای گوشت قرمز، گوشت مرغ را در سبد غذایی خود می‌گنجانند.

قیمت گوشت مرغ در سالیان اخیر از افزایش چشمگیری برخوردار بود و به ویژه پس از اجرای طرح موسوم به «هدفمند کردن یارانه‌ها» و افزایش هزینه تولید، سیر صعودی افسارگسیخته‌ای را تجربه کرد و در نتیجه، بخشی از مصرف‌کنندگان که به سختی این ماده غذایی را در سبد غذایی خود حفظ نموده بودند، از شمار مصرف‌کنندگان آن خارج شدند. در نتیجه این رخداد، با این که بسیاری از سالن‌های مرغداری در حالت تعطیل به سر می‌برند و پرورش مرغ گوشتی کشور با تمام ظرفیت خود فعال نیست، میزان گوشت مرغ تولیدی مرغداران کشور بیش از میزان تقاضا شده است. تولیدکنندگان که شرایط را این گونه دیده‌اند و یقین دارند با کاهش ممتد توان خرید اکثریت جامعه و در نتیجه کاهش مستمر تقاضا، قادر به فروش محصول تولیدی خود نیستند، از دولت خواسته‌اند تا شرایطی فراهم آورد تا با انجام صادرات، مشکل مازاد تولید مرغ برطرف گردد. رییس اتحادیه مرغداران گوشتی تهران گفته است: «تا زمانی که صادرات مرغ از کشور آغاز نشود، مشکل مازاد تولید مرغ همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند و دولت باید با خرید مرغ از تولیدکنندگان مازاد تولید را از بازار جمع‌آوری کند.»^۱

اما برعکس و از آن جایی که منافع دست اندرکاران جمهوری اسلامی واردات بی رویه و غیر ضروری مواد غذایی را اقتضا می‌کند، واردات مرغ که از قبل هم انجام می‌پذیرفت، همچنان ادامه دارد. رییس هیات مدیره اتحادیه مرغداران شهرستان خوی گفته است: «در حالی که مرغ تولیدی داخل فروش ندارد، واردات از کشورهایی مانند ترکیه شدت گرفته است که در حکم ضربه مهلکی به تولید کشور است. واردات بی رویه عملاً تولید داخل را نابود کرده و حیثیت و آبروی ما تولیدکنندگان در خطر است. موضوع واردات

مواضع سیاسی یا ایدئولوژیک فرانسیس فورد کوپولا، استیون اسپیلبرگ، ریدلی اسکات یا آلفرد هیچکاک بپردازد؟

نکته بعدی: گروهی از منتقدان در ارزیابی از فیلم فرهادی حساسیت و تعصبی عجیب از خود نشان دادند. کاری که معمولاً به هنگام ارزیابی از آثار سینمایی غیر ایرانی از خود نشان نمی‌دهند. هر سال چندین فیلم مطرح در سطح دنیا اکران می‌شود. به آن‌ها جایزه‌های متعدد بین‌المللی تعلق می‌گیرد. در بین خالقان این آثار کم نیستند کسانی که گرایش سیاسی‌شان ارتجاعی، امپریالیستی، صهیونیستی، رویزیونیستی یا هر ایسم منفی دیگری است. چرا منتقدان ما در مورد فیلم‌های اینان حساس نیستند و حرفی برای گفتن ندارند؟ به احتمال زیاد اشکال چندانی در مضمون و فرم آن فیلم‌ها نمی‌بینند. احتمالاً از دیدن آن‌ها لذت هم می‌برند. چه بسا اگر فیلمی با مضمون اثر فرهادی توسط یک کارگردان مصری یا کلمبیایی تولید می‌شد مورد تشویق شان هم قرار می‌گرفت. آیا حساسیت و تعصب بر سر «جدایی» جلوه‌ای از یک نگرش ناسیونالیستی نیست؟

و نکته آخر به نحوه نگاه برخی از نقد کنندگان «جدایی...» به مقوله هنر و کارکرد آثار هنری مربوط می‌شود. کم نیستند کسانی که با دیدگاهی فایده‌گرایانه و ابزارگرایانه به آثار هنری می‌نگرند و در آن‌ها به دنبال پیام‌های مستقیم سیاسی روز می‌گردند. در این دیدگاه، آثار هنری فقط در صورتی مفید و ارزشمندند که به مصالح و منافع سیاسی روز انقلابیون یا کمونیست‌ها خدمت کنند. حال آنکه، آثار هنری اساساً شکل‌های ایدئولوژیک‌اند و تاثیر فکری پیچیده‌تر، پوشیده‌تر و ماندگارتری از تبلیغ و تهییج سیاسی صرف دارند. آثار هنری تبلیغی فقط بخشی از صحنه گسترده هنر را تشکیل می‌دهند و نمی‌توان سلاح هنر را به این‌ها محدود کرد. منتقدانی که چنین گرایشی دارند معمولاً به این یا آن سینماگر خرده می‌گیرند که چرا دست به موضع‌گیری مستقیم سیاسی نمی‌زند؟ چرا آثارش فاقد پیام مستقیم سیاسی است؟ اینکه در شرایط سرکوب و اختناق از سینماگری بخواهیم دست به چنین کاری بزنند، دو نتیجه بیشتر در بر نخواهد داشت: یا سپردن آثار او به تیغ سانسور و دعوت او به حاشیه نشینی و سکوت و یا راندن او به سمت پیام‌های سیاسی کج‌دار و مریز و رفرمیستی. اگر فرهادی می‌خواست طبق این رهنمودها عمل کند، «جدایی نادر از سیمین» اصلاً اتفاق نمی‌افتاد. ■

شهاب نجومی

یا کسی که روی هم‌سرش دست بلند می‌کند، تصویر کرده است. (این حرف را در مورد جامعه‌ای می‌زند که بسیاری از مردانش به خشونت خانگی و رفتارهای زشت مردسالارانه آلوده‌اند، خواه تحصیل کرده و به اصطلاح روشنفکر باشند و خواه زحمتکش و کم‌سواد.)

بعد از اینکه فیلم فرهادی جایزه اسکار را برد، لحن منتقدان محتاطانه و انتقاداتشان مشروط شد. علت شاید مشاهده استقبال گسترده عمومی بود. شاید واکنش خصمانه رسانه‌های رژیم به فرهادی آنان را به فکر انداخت. شاید هم دوباره زنجیره موفقیت‌های بین‌المللی این فیلم و مضمون و ارزش‌های آثار قبلی فرهادی را مرور کردند و به نتایج متفاوتی رسیدند. در هر صورت، این بار اگر مخالفت خصمانه‌ای با فرهادی و فیلم‌اش شد با این استدلال بود که موفقیت در اسکار انگیزه سیاسی داشت و امپریالیست‌ها با این کار می‌خواستند علیه جمهوری اسلامی زمینه‌سازی کنند و به جریان اصلاح‌طلبی در ایران پا بدهند.

از انگیزش فکر و ناگزیری قضاوت گفتیم. همه این حملات و انتقادات دست مایه‌ای برای فکر کردن، بیشتر شناختن و قضاوت کردن است. این‌ها نشان می‌دهد که پیشداوری یکی از دردها و بیماری‌های رایج به هنگام نقد است (خواه این نقد سیاسی باشد خواه هنری). انتقاد کننده در درجه اول کاری به خود اثر (مضمون و فرم آن) ندارد بلکه نقطه شروع را تحلیل از گرایش سیاسی سازنده اثر و استفاده احتمالی حاکمان یا دشمنان سیاسی و طبقاتی از تولید چنین اثری قرار می‌دهد. در این نگرش، فاصله میان اثر هنری و تاثیر اجتماعی/ایدئولوژیک آن با خالق اثر هیچ معنی و مفهومی ندارد. حال آنکه جایگاه بسیاری از آثار ارزشمند هنری در طول تاریخ توسط کیفیات و تاثیرات خود اثر تعیین شده است و نه تمایلات سیاسی یا ایدئولوژیک هنرمندی که آن‌ها را آفریده است. در این زمینه می‌توانید به بحث‌های مارکس و انگلس در مورد جایگاه و ارزش آثار اونوره دو بالزاک (که خود از نظر سیاسی یک مرتجع و طرفدار برقراری سلطنت در فرانسه بود) رجوع کنید. همین طور می‌توانید به برخی آثار سینمایی تولید شده در هالیوود که همگی می‌شناسیم و بارها و بارها از تماشای‌شان لذت برده‌ایم نگاه کنید: پدرخوانده، برخورد نزدیک از نوع سوم، تلما و لوئیز، آمیستاد، پرندگان و بسیاری دیگر. آیا در بین ما کسی هست که دست به یک قمار سبک‌سرانه بزند و بخواهد به صرف لذت بردن از این آثار به دفاع از

قرار دارد خود را مضحکه مردم کرد و «پیروزی سینمای جمهوری اسلامی» را تبریک گفت! و البته عناصر مرتجع هاری از قماش سلحشور و عوامل خودفروخته برنامه «هفت» به فرهادی تاختند و موفقیتش در اسکار را به تصمیمات سیاسی محافل آمریکایی و صهیونیستی نسبت دادند.

اما فیلم فرهادی از همان زمان که نخستین جوایز بین‌المللی را به دست آورد و نامش در سطح بین‌المللی بر سر زبان‌ها افتاد با واکنش‌های منفی از صفوف ایرانیان تبعیدی و برخی مخالفان سیاسی جمهوری اسلامی نیز روبرو شد. خود این نوع واکنش هم ذهن و فکر را تحریک می‌کند و قضاوت می‌طلبد. این پرسش پیش می‌آید که چرا گروهی چنین خصمانه به فرهادی و فیلم‌اش برخورد کردند؟ آیا این واکنش‌ها برخاسته از ضدیت با گرایش سیاسی شخص فرهادی بود یا آنگونه که خود می‌گفتند نتیجه آگاه شدن به محتوای ارتجاعی پنهان در بطن «جدایی...»؟ بعضی از مخالفان در نقدهایی که قبل از موفقیت اسکار بر فیلم فرهادی نوشتند، آن را اثری از خدمت نظام اسلامی و بازتاب ایدئولوژی ارتجاعی حاکم بر ایران معرفی کردند. در این میان بودند کسانی که سرمایه‌گذاری «بانک پاسارگاد» در تهیه فیلم فرهادی را شاهدهی بر ارتجاعی بودن آن گرفتند. با این استدلال که این بانک به سپاه پاسداران مرتبط است! دیگری بودند که فیلم را مردسالارانه دانستند چرا که شخصیت اول مرد فیلم یعنی نادر را سمپاتیک نشان داده و بیننده از او بدش نمی‌آید. در مقابل، خواست سیمین برای جدایی از او غیر منطقی یا خودخواهانه تصویر شده است. (شاید اول باید از خودشان سوال می‌کردند که چرا نادر را سمپاتیک و سیمین را خودخواه دیده‌اند! معیارهای ارزشی و اخلاقی مورد قبول خودشان چیست که شخصیت‌های فیلم را اینگونه می‌بینند؟ و چرا گروهی دیگر از تماشاگران چنین تصویری را از همان شخصیت‌ها نگرفته‌اند) کسانی هم به فرهادی خرده گرفتند که چرا مردم ایران را زیاده از حد مذهبی و گرفتار قید و بندهای شرعی نشان داده است؟ و این را خدمتی آگاهانه یا ناآگاهانه به رژیم اسلامی دانستند. (آدم واقعا از تصویر ایده‌آلیزه‌ای که اینان از مردم دارند شگفت زده می‌شود!) چند تن از منتقدان فیلم فرهادی که خود را طرفدار طبقه کارگر و چپ می‌دانند از در دیگری وارد شدند و مدعی شدند که این فیلم در خدمت بورژوازی است چرا که شخصیت کارگر داستان را یک دیوانه،

است و مردم را بر سر قضاوت‌های‌شان به چالش می‌گیرد.

می‌توان این پرسش را مطرح کرد که اگر به جای فرهادی فیلمسازی با نگرش و روحیه جعفر پناهی اسکار گرفته بود چگونه از فرصت استفاده می‌کرد و چه حرف‌هایی به زبان می‌آورد؟ ممکن بود سرکوب آزادی‌ها در کشورش را محکوم کند. ممکن بود به ستایش از مقاومت و اعتراض آزادیخواهانه مردم بپردازد. ممکن بود مورد مشخص تعطیل «خانه سینما» را به میان بکشد و از حقوق ضایع شده خود و همکارانش دفاع کند. شاید هم همین حرف‌های فرهادی را با صراحت بیشتری به زبان می‌آورد و چهره جنگ افروزی که حسابشان از مردم جداست را آشکارتر نشان می‌داد. در هر صورت، فرهادی حرف دلش را زد، هرچند با استفاده از کلمات حساب شده.

نکته مهم‌تر اینست که فرهادی وظیفه‌اش را با تولید آثارش و مشخصاً «جدایی...» انجام داده است. ارزش‌های سینمایی فیلم فرهادی غیر قابل انکار است. او با قصه گویی خارق‌العاده در قالب یک سناریوی پر تعلیق ناب، و به مدد درخشش تک تک بازیگرانش، یک فیلم قابل اعتنا و به یاد ماندنی در مقیاس بین‌المللی آفریده است. از نظر مضمون، «جدایی...» از آن دست آثاری است که طیف گسترده و نامتجانس مخاطبانش را به تفکر و کنش و واکنش شخصیت‌هایش درگیر می‌کند. فرایند تبدیل احساس به تعقل را از دل کلاف پیچیده یقین و شک، قطعیت و تردید، راست و دروغ، و قضاوت‌های دم به دم به پیش می‌راند. و این کار را تحت نظامی انجام می‌دهد که مردم را به فکر نکردن، و یا فقط ارتجاعی و خرافی فکر کردن، فرا می‌خواند. کافیسست به اکثر قریب به اتفاق فیلم‌های در حال اکران و پر فروش در ایران طی سال‌های اخیر نگاه کنید، به لودگی‌های مبتذل بازاری یا آثار مسموم مذهبی - شبه روشنفکری نگاه کنید، تا به ارزش و نقش «جدایی...» بهتر پی ببرید.

عکس‌العمل نهادها و مقامات رسمی جمهوری اسلامی به موفقیت فرهادی دور از انتظار نبود. آن‌ها ترجیح دادند که اساساً موضوع را مسکوت بگذارند. حاضر نشدند ریسک حمله آشکار به واقعه‌ای که مورد توجه میلیون‌ها نفر قرار گرفت و شادی‌شان را برانگیخت به جان بخزند. می‌دانستند که چنین حمله‌ای فقط نفرت بیشتر و لعن و نفرین مردم را برای‌شان در پی خواهد داشت. در این میان جواد شمقدری معلوم‌الحال که نامش در صدر فهرست تعطیل کنندگان «خانه سینما»

معابر عمومی و اتوبان‌ها شعاری ترسناک به چشم می‌خورد: «دیده می‌شوید!» این شعار با فانت بزرگ نوشته شده و هر روز آن‌را می‌بینیم و کسانی می‌گویند: «وای! ما را می‌بیند». از آنجایی که جمهوری اسلامی با وجود دم و دستگاه عریض و طویل امنیتی اطلاعاتی‌اش قادر نیست هر لحظه اعمال ما را دیده‌بانی کند پس چه کسی مفیدتر و مقتدرتر از "موجود ناموجود آسمانی" که بجای دستگاه جاسوسی اسلامی، ما را رصد کند؟ آنها موجودی خیالی را بالای سر ما قرار می‌دهند و توی دل مردم را از وحشت خالی می‌کنند. چرا که از نظر ستمگران، مردمان ترس خورده و مرعوب شده مفیدترین موجودات‌اند. اما این هراس‌چاشنی‌هایی دارد. در آیات قرآن به مردم خوف برداشته در ازای بندگی‌شان وعده مروراید و حریر داده شده است. وعده سیری جاودانه و خانه داده شده است. چیزهایی که از آن محروم بوده‌اند. و اگر کسی فرمان‌های «الهی» را گردن نگذارد، او را به مکان خاصی خواهند برد که نامش جهنم است و «الله» بیرحمانه خواهد گفت «این جزای توست که فرمان‌های مرا اجرا نکردی». کارکرد اجتماعی مهم دین اینست که ذهنیت مردم را از «چراهایی» که مرتبا در جریان زندگی با آن روبرویند دور کند. چرا باید اقلیتی حاکم بر سرنوشت ما باشند و ما محکوم؟ چرا باید نسل در نسل و تا آخر عمر کار مشقت‌بار کنیم و نتیجه زحمات‌مان به جیب مشت‌ی سرمایه‌دار و زمین‌دار برود؟ چرا اعتراض به این بیعدالتی‌ها با زندان و شکنجه و اعدام روبرو می‌شود؟ دین به ما می‌گوید «این خواست خدا بوده. او تصمیم گرفته عده ای برتر باشند و عده ای فروتر.»

وظیفه دین اینست که ذهن مردم را از واقعیت‌های جهان مادی (یعنی زندگی و دنیا به همین صورتی که هست) دور کرده و ذهن آنها را برای نجات از رنج‌های زندگی‌شان که نتیجه عملکرد نیروهایی در همین دنیای مادی است به جایی دیگر ببرد. رسالت دین برعکس چیزی که همه ادیان وعده می‌دهند رستگاری و عاقبت به خیری نیست. بشر می‌تواند پدیده‌ها و پیچیدگی‌های جهان را با نگاهی علمی و صحیح بفهمد و آن‌ها را مطابق بر سعادت و آزادی تغییر دهد. اما دین کار دیگری دارد: تحریف واقعیات. آدرس غلط دادن و چرخاندن نگاه مردم به سوی آسمان. به «دنیای دیگر در آن بالاها». اما «آن بالاها» دنیای دیگری وجود ندارد. آنچه در کهکشان‌ها و «آسمان‌ها» و کل جهان جاری است، گاز است، هیدروژن و هلیوم است، ستارگان زنده و مرده است، سنگ و اجرام مختلف و خیلی عناصر کانی و شیمیایی دیگر است که چرایی و تاریخ آنها را علم روشن کرده و بدرستی توضیح داده است. همه

مرد نامرئی شما را می‌پاید!



پوستر بالا مربوط به رمان «۱۹۸۴» اثر جرج اورول است با شعار «برادر بزرگ شما را می‌پاید»

چیز است به جز یک خالق هوشمند (خدا) که مرتبا در حال چک و کنترل من و شما باشد. بسیاری از سران جمهوری اسلامی خودشان می‌دانند که دنیای دیگری وجود ندارد اما برای حفظ نظام باید این دروغ‌ها را بیافند. اگر این‌ها به دنیایی دیگر باور دارند پس چرا در مال اندوزی و دزدی و ساختن کاخ‌هایی آن چنانی و اختلاس‌های چند هزار میلیاردی دست همدیگر را از پشت بسته‌اند؟ بهتر نیست مال دنیا را ول کنند و آخرت را بجسیند؟ مگر دین اسلام که شمشیری تیز بر روح و روان مردم است توصیه نکرده مال دنیا چرک دست است و باید آخرت را چسبید؟ آیا به غیر از اینست که این فقط توصیه ای برای مردم محروم است و نه برای حاکمین؟ ولادیمیر ایلیچ لنین، رهبر کمونیست زمانی گفت سرمایه‌داران و حاکمین بر مردم برای بقای نظام خود به دو وسیله احتیاج دارند: جلا و کشیش. جلا جسم مردم را می‌کشد و کشیش (با انواع مقامات و نهادها در همه ادیان از جمله اسلام) روح مردم را. درستی این حرف را جمهوری اسلامی در طول سالهای

حاکمیت خود، اثبات کرده است.

همه نظام‌هایی که بر اساس ستم، زورگویی، تبعیض، بالادست و پائین دست ساخته شده‌اند، برای حفظ این موقعیت، علاوه بر سرکوب سیاسی و استفاده از قهر مستقیم (تفنگ و تیربار، پاسدار و بسیجی) نیاز به ابزار ایدئولوژیک و روحی دارند. آنها برای توجیه نابرابری‌های دنیای طبقاتی، نیاز به کربلا و محرم و مراسم عرفه و... (در اسلام)، «روز تولد عیسی و سپس به آسمان رفتن او» (در مسیحیت)، «تاریخ حرکت قوم موسی از مصر به سرزمین موعود» (در دین یهود)، «سالروز تولد یا مینروا و به جهان باقی شتافتن بودا» (در دین بودایی)، «خیر و شر زرتشت و نیلوفری که او را زایاند» (در دین زرتشت) و ده‌ها آئین و مناسک مذهبی دیگری دارند. با همین هاست که قرن‌های متمادی مردم سرکار گذاشته شده‌اند. به غیر از این چطور می‌توانند مردمی که دادشان از بیدادهای نظام ستمگرانه به هوا بلند می‌شود را سر جای خود نشانند؟ به غیر وعده موهوماتی چون آخرت و روز حسارسی و «بهشت جاودان»، چطور می‌توانند جهان کنونی را برای خود «بهشت» و برای مردم جهنم سازند.

اوهام دینی مانند مواد مخدر در خون مردم جاری می‌شود و آنان را و می‌دارد تا بجای مبارزه در برابر ستم، به خرافه و جستجوی سعادت ابدی در ناکجاآباد متوسل شوند. سال‌های زیاد از زمانی می‌گذرد که مارکس اندیشمند و دانشمند کمونیست «دین را افیون توده‌ها» خواند. این حرف هنوز صحت دارد. نگاهی به موعظه‌ها و مراسم عزاداری‌هایی که رسانه‌های جمهوری اسلامی پخش می‌کنند ببینید تا صحت این ادعا را متوجه شوید. اگر صحنه‌های سینه زنی و ضجه‌های روان‌پزشانه‌ای که در تلویزیون جمهوری اسلامی می‌بینید مختص قلبی ابله یا هوادار جمهوری اسلامی بود، حرف چندانی نبود. اما این فکر و عملکرد، چه به صورت پیچیده و به اصطلاح مدرن و چه به صورت شکل‌های مختلف خرافه (نذر و نیاز و سفره حضرت عباس و جن و پری...) در لایه‌های تفکر بسیاری از مردم وجود دارد. با وجود اینکه بنا به سه دهه عملکرد جمهوری اسلامی مردم زیادی از اسلام روی برگردانده‌اند و دین اسلام را به درستی ام الفساد و سرکوبگری می‌دانند اما این متأسفانه به معنای دین‌گریزی نیست. بسیاری از اسلام رو برگردانده‌اند اما در خفا دین و مذهب دیگری اختیار کرده‌اند.

برای بشری که در قرن بیست و یکم با کهکشانی از دستاوردهای علمی زندگی می‌کند باور و تسلیم شدن به خرافه دین از هر نوعی که باشد ننگ است. ■

رویا توانا

آتش به اوضاع و مسائل گوناگون جامعه و جهان می‌پردازد. تضادهای طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی که زیر پوست جمهوری اسلامی جاری است را بر می‌شکافد. می‌کوشد راه حل ریشه‌ای هر یک از این تضادها را تبلیغ کند و روابط و روش‌های اترناتیو انقلابی را پیش بگذارد.

آتش مخالف بی‌چون و چرای دنیای وارونه سرمایه‌داری است. با همه رنج و جنون و زشتی‌هایش، از اشغالگری امپریالیستی و جنگ‌های ناعادلانه گرفته تا بنیادگرایی مذهبی و نژادپرستی، از نابودی محیط زیست گرفته تا تجارت سکس و کار کودکان.

آتش فرهنگ عقب‌گرا و مخدري که بر افکار جامعه سنگینی می‌کند را به چالش می‌گیرد. علیه عادت است و بی تفاوتی. علیه بی‌فکری است و باور به قضا و قدر. علیه دست روی دست گذاشتن است و علیه گلیم خود را از آب بیرون کشیدن به قیمت له کردن بقیه.

دیدگاه آتش، یک دیدگاه کمونیستی است کمونیسمی شاداب و پر توان که افسانه «مرگ کمونیسم» را به ریشخند می‌گیرد.

روی سخن آتش با مردم ستمدیده تشنه‌رهایی است. می‌خواهد آینده‌ای باشد که کنشگران انقلابی و نواندیشان، اهداف و کم و کیف مبارزه خود را در آن ببینند. شما را به همکاری دعوت می‌کنیم: با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی.

به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@yahoo.com